

دکتر شیرین بیانی (اسلامی ندویشن)



حافظ و جام جهان نما



همراه با یازده مقاله



تهران - ۱۳۹۷

سرشناسه:	بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن) - ۱۳۱۷.
عنوان و پدیدآور:	حافظ و جام جهان نما همراه با یازده مقاله / شیرین بیانی
مشخصات نشر:	تهران: جامی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۳۹۲ ص.
شابک:	978-600-176-131-7
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	حافظ، شمس الدین محمد - ۷۹۲ ق - مجموعه مقاله‌ها.
موضوع:	مقاله‌های فارسی - قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۵ ج ۲ / ۹۶ ب / PIR۵۴۳۵
رده‌بندی دیویی:	۸۱۳۲ / ۱۴۱
شماره کتابخانه ملی:	۴۳۲۴۲۷۷



با همکاری



خیابان دانشگاه، چهارراه وحیدنظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳-۶۶۴۶۸۸۵۱

حافظ و جام جهان نما

نوشته: دکتر شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۰۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷-۱۳۱-۱۷۶-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 176 - 131 - 7

به همسر م که نکته دان است
و حافظ شناس

فهرست مطالب

بخش نخست: حافظ و جام جهان نما

- مقدمه ۱۱
- فصل اول-زندگی نامه ۱۵
- فصل دوم-حافظ و دوراننش ۳۳
- مشخصه اول-اوضاع ناپایدار سیاسی ۳۳
- حافظ همعصر شاه شجاع ۳۸
- شاه شجاع بر اریکه سلطنت ۴۵
- شاه شجاع، جلایریان و حافظ ۴۸
- پس از سلطان اوئیس جلایری و شاه محمود مظفری ۵۷
- شاه شجاع و امیر تیمور گورکانی ۶۳
- پایان زندگی شاه شجاع ۶۵
- شاه شجاع و حافظ ۶۸
- مشخصه دوم-تکاپو برای تجدید حیات هویت ایرانی ۸۱
- فرهنگ سازی «دیوان حافظ» ۸۸
- فصل سوم-مشخصه سوم-عرفان نزد حافظ ۹۱
- حافظ و فرقه ملامتیه ۹۷

۱۰۱	مرادان حافظ
۱۰۳	پیرمغان
۱۰۵	میکده
۱۰۸	عشق
۱۱۲	رندی
۱۱۳	راز و رازداری
۱۱۹	جام جهان نما
۱۲۳	نظر بازی
۱۲۴	ریا و تزویر
۱۲۶	موسیقی سماع
۱۲۷	سایر مراحل طیّ طریق
۱۲۸	نتیجه
۱۳۰	فهرست منابع و مآخذ

بخش دوم: سخنرانی‌ها (مقاله‌ها)

۱۳۷	۱- فرمانروایی جلایری و پاسداری فرهنگ ایرانی
۱۴۵	۲- آیش خاتون، آخرین فرمانروای سلجوقی فارس و سعدی
۱۵۷	۳- سه خاتون مغول و مسئله ایران و جهان اسلام
۱۶۵	۴- خواجه نصیر الدین طوسی کیست؟
۲۰۱	۵- آبخش‌خورهای فکری زردشت از دید تاریخی
۲۲۳	۶- میان‌رودان در دوره‌های ایلخانی و تیموری
۲۸۷	۷- بییهق کجاست؟
۳۱۵	۸- لیان‌بوشهر، نگین خلیج فارس
۳۳۳	۹- قلمرو فرمانروایی ایلام
۳۶۱	۱۰- جبرفت و شوش دو خواهر خواندهٔ عهدکهن
۳۷۷	۱۱- از تاریخ چگونه بیاموزیم

پیشگفتار

کتاب حاضر مجموعه‌ایست از دوازده سخنرانی؛ که طی سالها، در مجامع داخلی و بین‌المللی ایراد گردیده است. یکی از آن میان سخنرانی درباره‌ی حافظ است که در دانشگاه کارلتون او تاوا - کانادا ایراد گردید. از آن پس مطالب بسیار دیگری بر آن افزوده، تبدیل به نوعی رساله شد، تحت عنوان **حافظ و جام جهان‌نما** که در سرلوحه‌ی کتاب جای گرفت. بدین ترتیب کتاب شامل دو بخش است: بخش اول، رساله‌ی «حافظ و جام جهان‌نما»؛ و بخش دوم، متن سخنرانی‌ها که به صورت مقاله درآمد؛ و همراه با روند تاریخی، از بالا به پایین، ترتیب یافته‌اند؛ بدین قرار:

- ۱- فرمانروائی جلایری و پاسداری فرهنگ ایرانی. ۲- آیش خاتون، آخرین فرمانروای سلغُری فارس و سعدی. ۳- سه خاتون مغول و مسئله‌ی ایران و جهان اسلام. ۴- خواجه نصیرالدین طوسی کیست؟ ۵- آبخورهای فکری زردشت از دید تاریخی. ۶- میان رودان در دوره‌های ایلخانی و تیموری. ۷- بیهق کجاست؟ - از بدو تولد تا عهد مغول - ایلخانی. ۸- لیان - بوشهر، نگین خلیج فارس در امپراطوری ایلام. ۹- قلمرو فرمانروائی ایلام. ۱۰- جیرفت و شوش دو خواهرخوانده‌ی عهد کهن. ۱۱- از تاریخ چگونه بیاموزیم.

این چند مقاله، گوشه‌هایی از تاریخ ایران را در بر می‌گیرند؛ و با وجود پراکندگی موضوع‌ها، همگونی خاصی بین آنها موجود است؛ زیرا نگاهی است

بر زندگی این سرزمین در دوره‌های گوناگون؛ از هزاره‌های دور تا عصر حافظ؛ و می‌توان گفت که در آن نوعی یگانگی در چندگانگی به چشم می‌خورد؛ و مانند جرّقه‌هایی است از چراغ فروزانی که تاریخ ایران را ساخته و پرداخته است. امید می‌رود که در آنها پاسخ بعضی سؤال‌ها نهفته باشد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)

بخش اول

حافظ و
جام جهان نما

مقدمه

زهی همت که حافظ راست از دُنبی و از عقیبی
نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت

دربارهٔ حافظ سخن گفتن مشکل می‌نماید. با آنکه بسیاری مطلب و نکته گفته شده؛ معهذاً همچنان نیمی از آن باقی است؛ زیرا در همین چند صد غزل که از او بر جای مانده است، می‌توان عصارهٔ تاریخ ایران را فصل به فصل خواند و آموخت. گوئی از باغ گلی که ایران نام دارد، او گلاب آن را در شیشهٔ بیت‌هایش جای داده؛ و قطره قطره به خواننده عرضه می‌دارد؛ و مشام جان او را طراوت و تازگی می‌بخشد؛ و چنان این عصاره و جوهره قوی است که هر قطره را که در هر کلمه نهفته شده، باید مدّتی در ذهن خود نگاه داشت تا به قطرهٔ دیگر رسید؛ در غیر این صورت سردرگمی، خوانندهٔ جوینده را فرا می‌گیرد. در هر مصرع مطلبی مهم نهفته است که از ناسوت به لاهوت می‌رسد؛ و یا به عکس از آسمان به زمین فرو می‌ریزد. از گذشته‌های دور به حال، و از حال به گذشته‌های دور باز می‌گردد؛ که همه با رگ و پی یک خوانندهٔ ایرانی عجین شده است. اگر بفهمد و حتی اگر نفهمد. چون همان بوی گلاب تند در گلابدان؛ که عصارهٔ همهٔ گل‌های یک باغ بزرگ به وسعت ایران است، در جان او می‌نشیند.

حافظ یک انسان ایرانی با تمام مشخصات او می‌باشد؛ ولی آنچه که در وی است و در دیگران نیست، نبوغ سحرآمیزی است که با دانسته‌های وسیع از ادب، تاریخ و خلاصه در فرهنگ ایران در هم آمیخته؛ و «دیوان» او را ساخته و پرداخته؛ و به همین جهت است که به آن تفأل می‌زنند و از او «طلب همت» می‌کنند؛ و به همین جهت است که به «لسان‌الغیب» شهرت یافته است.

این سرزمین از قرون اولیه عهد اسلامی تا زمان حافظ، دوره به دوره، بسته به دگرگونی‌های اجتماعی - سیاسی، انسان‌هایی را در وجود آورده که می‌توان آنان را «قهرمانان ملی - فرهنگی» و یا «عجوبه‌های زمان» نامید؛ که همگی آبشخوری از دوران باستان آن در خود دارند. از منصور حلاج و بایزید بسطامی گرفته تا فردوسی، ابن‌سینا، شهاب‌الدین سهروردی، خیام، مولانا جلال‌الدین، سعدی تا برسد به حافظ. اینان مشعل‌دارانی بوده‌اند؛ که هر یک در پایان زندگی و با کتاب یا کتاب‌های خود، مشعل فروزانی را که فرهنگ ایران به دستشان داده بود تا خاموش نگردد، به دیگری واگذار کرده‌اند و رفته‌اند؛ و شعله‌های آن مشعل را فورانی تر و درخشان‌تر ساخته، موادی نو بر آن افزوده‌اند؛ ولی مشعل همان مشعل است و شعله‌های فروزان آتش همان.

به عبارتی دیگر غزل‌های حافظ آمیزه‌ای است از هر آنچه که این «قهرمانان ملی - فرهنگی ایران» یکی پس از دیگری گفته‌اند، از منصور حلاج که انال‌الحق می‌زد تا فردوسی که نور و تاریکی و نیکی و بدی را در برابر هم قرار داده؛ در سعی بود تا نور را بر تاریکی و نیکی را بر بدی پیروز گرداند؛ تا خیام که دنیا را ناپایدار و دم را غنیمت می‌شمرد و به این برداشت با دیدی علمی - فلسفی رسیده بود؛ تا مولانا جلال‌الدین که در کار آن بود که از طریق عرفان و وحدت وجودی خود، نردبامی بسازد که زمین و آسمان را به یکدیگر متصل سازد؛ و سرانجام از کالبد خود بدر آید و به سوی ملکوت اعلیٰ پرکشد؛ تا سعدی که بنی آدم را اعضای یکدیگر دانسته، در تربیت را به روی انسان‌ها گشوده و شیرینی و لطف گفتار را به نهایت رسانیده است.

حافظ در غزل‌های خود از جمشید، شاه اساطیری آغاز می‌کند و تا شاه منصور، آخرین فرمانروای مظفری؛ که تقریباً پایان زندگی خود او نیز هست، سال به سال و قرن به قرن و هزاره به هزاره پیش می‌رود. او بین دو دوره

تهاجم‌های سهمگین مغولی ایلخانی - تیموری زیسته؛ که هریک برای نابودی کشوری کافی بوده است. او توان فرهنگی شگفت ایران و ایرانی را که او خود یکی از آن میان است، در این دوران وانفسای تاریخ لمس نموده است. او از موبد و آتش پاک و جاویدان و دیرمغان آغاز می‌کند؛ و تاستمگری‌های فرمانروایان و دولتمردان پیش می‌رود؛ در حالیکه به جز یک بار، تقریباً هیچگاه شیراز را ترک نکرده؛ با این دانسته‌های عمیق و جهان‌بینی ژرف و استعداد نبوغ‌آمیز، عرفان را برگزیده؛ و عارفانه به «جام جهان‌نمای» جمشید دست یافته؛ همه این فراز و نشیب‌های ماجراهای دور و دراز را در این «جام یا قوت‌فام» به چشم بصیرت دیده است. گاه شادی‌ها کرده، هنگام خوشی‌های ناپایدار؛ و گاه خون دل‌ها خورده، در ناخوشی‌های درازمدت؛ و همواره بخصوص به یاد خیام، آن زمان که «خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرده»، با تجربه‌های فراوان خود به ساقی هشدار داده که: «دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن».

* * *

زندگی حافظ رامی توان در سه دوره مشخص مورد بررسی قرار داد: ۱- قبل از شاه شجاع مظفری. ۲- زمان شاه شجاع. ۳- بعد از شاه شجاع؛ زیرا بیشترین ایام زندگی او در همین ادوار گذشته است؛ که در هریک از آنها، با خوشی‌ها و یا نابسامانی‌ها روبه‌رو بوده است. همچنین می‌توان پنج شخصیت را در طول عمر، بر وی بیش از دیگران تأثیرگذار دانست: ۱- شیخ ابواسحق اینجو، که زمان حکومت او، یکی از ادوار خوش و نسبتاً آرام زندگی حافظ محسوب می‌شده است. ۲- امیر مبارزالدین مظفری که حافظ بخشی از دوران جوانی را در زمان فرمانروائی او گذرانیده؛ و از جهت سختگیری‌های خشونت‌آمیز و جو خفقان زمان او، در رنج و عذاب بوده است. ۳- شاه شجاع؛ که گفتیم حافظ بیشترین و مهم‌ترین سال‌های زندگی خود را در عهد وی گذرانیده؛ هرچند در این زمان طولانی با فراز و نشیب‌های بسیار روبه‌رو بوده است؛ اما در مجموع، روزهای خوش و مرفهی رانیز سپری کرده است. ۴- قوام‌الدین حسن صاحب عیار وزیر، شخصیتی فرهیخته که حامی و دوست حافظ بوده، با شناخت و درک استعداد

خاص و اهمیّت وی، همواره او را مورد پشتیبانی، محبّت و نواخت خود، چه از جهت مادّی و چه از جهت معنوی و بخصوص از جهت حکومتی، قرار می‌داده است. ۵- یکی از مرادان او نمی‌دانیم کیست؛ و یا یک «پیر مغان» که در دیر یا آتشگاهی با او همنشینی مریدگونه داشته است. و اکنون ما برآنیم تا موارد یادشده را بررسی نماییم.

شیرین بیانی

(اسلامی ندوشن)

زندگی نامه

در حقّ من به دُرْدکشی ظنّ بد مبر
کالوده گشت جمله، ولی پاک دامنم

نام و لقب حافظ بدین قرار است: خواجه شمس الدّین محمّد بن محمّد بن محمّد حافظ شیرازی. او خود را «محمّد بن محمّد بن محمّد، المقلّب به شمس حافظ شیرازی» خوانده و به «خواجه حافظ شیرازی» معروف بوده است. پدرش بهاء الدّین نامیده می شد؛ که احتمالاً لقب او بوده. او را از اهالی اصفهان دانسته اند؛ که شغل بازرگانی داشته؛ و به شیراز آمده، در این شهر رحل اقامت افکنده بوده است. حافظ در کودکی پدر خود را از دست داده بود. مادرش اهل کازرون و خانه آنان در محله «دروازه کازرون» شیراز واقع بود.^۱ در منابع به دنبال نامش، او را «سلطان الشعراء»، «مولانا»^۲؛ و «لسان الغیب» خوانده اند. حافظ در سال ۷۲۶ هـ در

۱. دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران - از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری، جلد ۳، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران ۲۵۳۵، ص ۱۰۶۵.

۲. عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدّین، مطلع السّعدین و مجمع البحرین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، قسمت اول، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۶۵،

شیراز متولد گردید؛ و در حدود سال‌های ۷۹۴ یا ۷۹۵ هـ. و یا به قولی دیگر به سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ هـ. در شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفته است. تاریخ وفاتش به حروف ابجد «خاک مصلی» می‌باشد.^۱ اگر این قول را بپذیریم، تاریخ ۷۹۲ هـ. صحیح می‌نماید. در روایتی گفته‌اند که حافظ پس از درگذشت پدر، با زندگی سختی مواجه شده، به گونه‌ای که در یک نانوایی به کار «خمیرگیری» پرداخته بوده است.^۲ اگر به زندگی عارفان نظری بیفکنیم می‌بینیم که اغلب قریب به اتفاق آنان به حرفه‌ای اشتغال داشته‌اند؛ مانند: حلاج، خیام، عطار، نقشبند و غیره... آیا می‌توان احتمال داد که حافظ نیز که از عنفوان جوانی در سرخیال عرفان را می‌پرورانیده؛ و نه به دلیل تنگی معیشت، بلکه بدین جهت، به «خمیرگیری» پرداخته بوده است؟ نمی‌دانیم. در هر صورت او پس از مدتی کار در نانوایی - اگر روایت افسانه‌آمیز نباشد - به تحصیل دانش‌های گوناگون پرداخت؛ و شاید هم همزمان شروع به فراگیری علم نمود. از مهمترین استادانش در دو شاخه علوم شرعی، بخصوص قرآنی؛ و ادب باید قوام‌الدین ابوالبقاء عبدالله بن حسن اصفهانی شیرازی، مشهور به «ابن الفقیه نجم» عالم مشهور زمان را نام برد؛^۳ که در مباحث بعد خواهیم دید شاه شجاع نیز شاگرد و به گونه‌ای سرسپرده وی بوده است.

گذشته از ابن الفقیه نجم، او مدتی شاگردی عضدالدین ایجی (متوفی ۷۵۶ هـ.)، دانشمند شهیر و قاضی القضاة زمان شیخ ابواسحق اینجو را نموده بوده؛ و نزد این استاد، کتاب **مواقف** وی را خوانده؛ در علم کلام خبره شده بود.^۴

۱. ملاً عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین، کتابفروشی اقبال، تهران، بی‌تا، ص ۸۵، ۹۰.

۲. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، با مقدمه دکتر سیدرضا جلالی نایینی، از روی نسخه غنی و قزوینی، انتشارات مهتاب، تهران ۱۳۷۱. ص هفت. و دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۲، ۱۰۶۸.

۳. دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲. دیوان حافظ، مقدمه، ص هشت، نه.

۴. تاریخ ایران - تیموریان، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۳۱، ۴۳۳.

به قول خواجه شمس الدین گلندام، دوست و شاگرد حافظ، او پس از مرگ استادش ابن الفقیه؛ که سالیانی بعد اتفاق افتاد، در همان مکتب، به تدریس اشتغال ورزید؛ و «محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیه کتاب کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و تحقیق قوانین ادب و تحسین دواوین عرب می کرد».^۱ از این گفته چنین مستفاد می گردد که حافظ در جمیع علوم عقلی و نقلی زمان استاد گشته بوده؛ به آن حد که شاه شجاع را نیز تحت تعلیم گرفته بوده است؛ که در مبحث مربوط بدان توجه خواهد شد؛ و پس از این فرمانروا تا آخر عمر به کار تدریس اشتغال داشته. او بخصوص در علم کلام و تفسیر قرآن شهره گشته بوده است.^۲ گلندام می گوید که بارها در سر درس وی حاضر و از او بهره ها گرفته است.^۳

با آنچه که گذشت حافظ را می توان فقیهی دانشمند نیز دانست؛ که پس از تکمیل علم فقاہت به عرفان روی آورد؛ و در راه جدید زندگی از این معلومات سود جست؛ چنانکه قبل از او، خیام، سپس مولانا جلال الدین و سعدی نیز چنین کرده بودند. عبدالرزاق سمرقندی می نویسد: او «مردم را به علوم شرعیّه ترغیب می فرمود؛ این گونه:

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث

هر که خواند غیر از این گردد خبیث^۴

البته نظر بر «مردم» اشخاص غیر عارف و به تعبیر عرفا «عوام» است. سعدی و خیام نیز بر این باور بوده اند.

گفتیم که حافظ در علوم قرآنی نیز شهره بود؛ و خود می سرود:

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت^۵

او در مجالسی که بدین منظور ترتیب داده می شد، با صدای خوش و با بهره گیری از فنّ موسیقی که به خوبی آن را می دانست به تلاوت قرآن

۱. دیوان حافظ، مقدمه، ص هشت، نه. ۲. تاریخ ایران - تیموریان، ص ۴۳۳.

۳. دیوان حافظ، مقدمه سیدرضا جلالی نایینی، ص هفت.

۴. مطلع السعدین، ص ۲۷۰. ۵. دیوان حافظ، ص ۹۴.

می پرداخت؛ و شور و حال خاصی بدان مجلس می بخشید. عارفان همواره قرآن را چراغ فراراه خود می داشتند؛ و از تعالیم و تفاسیر آن بهره‌ها می گرفتند؛ با دیدی که با نظر متشرعین تفاوت داشت. به طور کلی حافظان قرآن دارای صدائی خوش و از علم موسیقی بهره‌مند بودند. واصفی در کتاب خود **بدایع الوقایع**، که حدوداً در همین زمان تألیف شده، جزء گروه حافظان قرآن، از حافظ شیرازی نیز نام می برد؛^۱ و حافظ خود صراحتاً در غزلی چنین می سراید:

دیده بدبین بپوشان ای کریم عیب پوش

زین دلیرها که من در کنج خلوت می کنم

«حافظم» در مجلسی «دردی کشم» در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم^۲

او در هر دوی این مجالس، راهی برای اتصال زمین به آسمان می یابد؛ و خطاب به متشرعینی که بر او خرده می گیرند، می سراید:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند^۳

و او که گفتیم از علم تفسیر نیز آگاهی کامل داشت: «توازنون والقلم می پرس تفسیر»^۴، از آن علم نیز بهره‌ها می گرفت.

حافظ به منظور رونق و پیشرفت کار خود، چون سعدی، به تدریج به دولتمردان نزدیک شد؛ و سرانجام در دستگاه اداری حاجی قوام‌الدین حسن صاحب عیار کلانتر، کلانتر شیراز و وزیر معروف شاه شجاع وارد؛ و از آن طریق به شاه معرفی گردید و به دربار راه یافت. او به «شغل دیوانی» و «ملازمت سلطان» و «وظیفه خواری» رسید؛ و تقریباً در طول عمر از صلۀ فرمانروایان، دولتمردان و بزرگان بهره‌مند بود.^۵ او در این باره گفته است:

۱. زین‌الدین محمد واصفی، **بدایع الوقایع**، به تصحیح الکساندر بلدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. دیوان حافظ، از روی نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات کمال اندیشه، تهران ۱۳۸۷، ص ۳۵۲.

۳. همان کتاب، ص ۱۹۳.

۴. همان کتاب، ص ۴۹۷.

۵. دیوان حافظ با مقدمه جلالی نائینی، ص ۷. دکتر صفا، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۶۲.

«که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت»^۱ گاه که تأخیری در این توجّه و پرداخت مقرری رخ می داد، غزلی به حکم یادآوری می سرود و روانه می ساخت؛ که البته در اغلب موارد به نتیجه می رسید.^۲ حافظ به دفعات در غزلیات خود از حاجی قوام الدّین، وزیر خوش فکر و ارزشمند به نیکی یاد کرده؛ بخصوص در قصیده‌ای عزا او را مدح نموده است؛ که با قصیده‌ای که در وصف شاه شجاع سروده از لحاظ کمی و کیفی برابری می کند؛ و مطلع آن اینست:

زدلبری نتوان لاف زد به آسانی هزار نکته در این کار هست تا دانی
بجز شکردهنی مایه هاست خوبی را به خاتمی نتوان زد دم سلیمانی
و:

چه گردها برانگیختی ز هستی من مباد خسته سمندت که تیز میدانی^۳
و آن چنان او را دوست می داشته و می ستوده، که پس از قتل وی به دستور شاه شجاع، با اندوهی سنگین سروده است:
در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام الدّین داد^۴
حافظ سفر را دوست نمی داشت. تنها یک بار به دعوت فرمانروای وقت به یزد رفت؛ که با وجود پذیرایی کامل، به او خوش نگذشت، و بازگشت. در این باره غزلی دارد با این مطلع:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصّه پردازم
به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم^۵
به احتمال قریب به یقین جو یزد خشک و شرع زده بوده؛ و از «رندان قلندر» و «صاحب نظران» در آن دیار خبر چندانی نبوده است؛ چنانکه می سراید:

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضل است

خلاف نیست که «علم نظر» در آنجا نیست^۶

حافظ که بزودی در هندوستان نیز شهرت یافت، از جانب فرمانروای بهمنی

۱. دیوان حافظ، ص ۵۰۵.

۲. همان کتاب، ص ۵۲۷ تا ۵۳۰.

۳. همان کتاب، ص ۵۰۲.

۴. همان کتاب، ص ۳۳۳.

۵. همان کتاب، ص ۱۱۲.

۶. همان کتاب، ص ۵۰۲.